

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجّه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میرباقری

جلسه شماره ۴ به تاریخ ۹۹/۸/۱۲

بررسی کلام علامه مجلسی در مرآة العقول ذیل حدیث هشام بن حکم

مقدمه در روایت هشام بن حکم

بحث در روایت اول باب اضطرار به حجت؛ روایت هشام بن حکم بود. این روایت احتجاج امام صادق علیه السلام با فرد زندیق است که از مفصل ترین گفتگوهای حضرت حساب می شود. مرحوم مجلسی هم این روایت را در جلد ۱۰ ضمن احتجاجات امام صادق علیه السلام نقل کرده است و از نقل روشن است که مخاطب اهل بحث و گفتگو هم بوده است. مرحوم کلینی قطعه ای از این گفتگو را در کتاب الحجّه و قطعه دیگری از همین روایت را در کتاب التوحید خود آورده اند. صدر این روایت در نقل کتاب شریف احتجاج با نقل توحید و علل فرقی دارد که بخاطر تناسب محتوایی صدر روایت احتجاج را مورد بررسی قرار دادیم. و در ادامه به ترجمه روایت در نقل کافی پرداختیم.

در نقل کافی اینطور فرموده: «عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ لِلزَّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَهُ مِنْ أَيْنَ أُثْبِتُ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ قَالَ إِنَّا لَمَّا أَثْبِتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَعَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَكَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجْزُ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَلَا يُلَامِسُوهُ فَيُبَاشِرَهُمْ وَيُبَاشِرُوهُ وَيُحَاجَّهُمْ وَيُحَاجُّوهُ ثَبِتَ أَنْ لَهُ سُرْعَاءَ فِي خَلْقِهِ يُعْبَرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ وَيَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَمَنَافِعِهِمْ وَمَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَفِي تَرْكِهِ فَنَآؤُهُمْ فَثَبِتَ الْأَمْرُونَ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ وَالْمُعْبَرُونَ عَنْهُ جَلٌّ وَعَزٌّ وَهُمْ الْأَنْبِيَاءُ وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ حُكَمَاءَ مُؤَدِّبِينَ بِالْحِكْمَةِ مَبْعُوثِينَ بِهَا غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَالتَّرْكِيبِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ مُؤَيِّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ...»

عرض شد که مرحوم مجلسی تعبیر «متعالیا» اینطور معنا می کنند که او مشابهت در حقیقت و صفات با مخلوقات ندارد. و در معنای تعبیر «متعالیا» که در ادامه آمده است بیان می کنند خداوند بلندمرتبه تر از آن است که ارتباطی به مباشرت و مشاهده داشته باشد؛ که در واقع همین جمله «لَمْ يَجْزُ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَلَا يُلَامِسُوهُ فَيُبَاشِرَهُمْ وَيُبَاشِرُوهُ» را معنای متعالیا در ذیل روایت قرار می دهند. در ضمن ایشان سفیر را هم اینطور معنا می کنند که اراده الهی را برای ما کشف و

واضح می کنند. و کانه آنچه که اراده الهی است که برای رساندن ما به همین مصالح و منافع و بقاء است را باید به ما برسانند.

در ادامه مرحوم مجلسی عباراتی دارند که می خواهند آن نکته روایت و برهانی که در روایت هست را تقریب کنند. فرمودند: «ثم اعلم أنه عليه السلام أشار بذلك إلى براهين شتى على اضطراب الناس إلى الرسل نذكر منها وجهين جامعين» ایشان دو وجه برهانی که کانه در روایت مذکور است را بیان می کنند که یکی از خودشان است و دومی نقلی است که از شرح مرحوم صدرالمتلهین اخذ کرده اند.

تقریب استدلال روایت در بیان مرآة العقول^۱

ایشان طی مقدماتی این بحث را ارائه کرده است. مقدمه اول این است که خداوند متعال صانع حکیم است به این معنی که کار عبث و لغو نمی کند. ایشان همین حکمت را به تعبیری حد وسط استدلال گرفته اند و توضیح داده اند.

بعد در مقدمه دوم فرمودند اگر خلقت انسان برای معرفت و عبادت نباشد عبث است. و در توضیح این مقدمه فرمودند اینکه غایت زندگی انسان دنیا باشد و چیزی بیشتر و بالاتر از آن برای خلقت ما در نظر گرفته نشده باشد؛ با اینهمه آلام و تلخ کامی هایی که در دنیا هست، این خلقت انسان را عبث می کند. کانه ایشان فرموده اگر ما برای دنیا خلق شده بودیم که نیاز به انبیاء نداشتیم. مانند حیوانات به نحوی زندگی خود را می گذرانیم و معاش مان بدون انبیاء اداره می شد. لذا غایت خلقت ما چیزی و رای این دنیاست که همان معرفت و عبادت خداوند متعال است.

مقدمه بعدی اینکه برای رسیدن به این غایت خلقت نیاز به وحی است. ما نه می توانیم خدا را بشناسیم و نه طریق عبادت را بلد هستیم. ایشان اشاره به سه گانه معروف در بحث های معارفی می کنند که ما در اعتقادات و اخلاق و احکامی که در وادی معرفت و بندگی لازم است، نیاز به وحی داریم.

در ساحت معرفت به خود خدای متعال و شناخت او فرمودند؛ ما خودمان نمی توانیم به این شناخت دست پیدا کنیم زیرا او متعالی از ماست و در وجود و صفات با ما فرق می کند و مشابهت ندارد. ما عمدتاً شناخت مان به امور دیگر از باب تشبیه است. ما چیزی به اسم گرسنگی در خودمان یافته ایم و در جای دیگر هم نشانه های این حقیقت مثلاً گرسنگی را می بینیم و این امر را ادراک می کنیم. یا مثلاً ما خودمان چیزی به اسم عصبانیت داریم و درکی که از این مسئله داریم با

^۱ - مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲، ص: ۲۵۷

نشانه هایش در فرد دیگر همین را تشخیص می دهیم. لذا اگر موجودی متعالی از شباهت با ما باشد ما راهی برای شناخت او نداریم. این بحث در معرفت شناسی از بحث های دقیق و مفصل است.

اما از طریق حس هم به معرفت او راهی نداریم زیرا او که حضور مادی ندارد که درک حسی شود. لذا راه معرفت به او بسته است.

ایشان ظاهرا به معرفت استدلالی و عقلی هم اشاره ای ندارند و توضیحی نمی دهند لکن بعید نیست که این راه هم چون نیاز به حد وسط دارد و در مورد کسی که هیچ مشابهت و ارتباطی با ما ندارد چطور حد وسط شکل بگیرد تا برهان برای معرفت او اقامه شود.

اما در ساحت عمل که اخلاق و احکام است هم فرمودند: باز این ساحات هم از وادی معرفت ما بیرون است و ما نمی دانیم چه چیزهایی سبب قرب و کمال اخلاقی و عملی می شود. و بهتر بود که ایشان بگویند که نمی دانیم این بندگی که غایت ماست چه طرقی دارد و با چه چیزی حاصل می شود. به تعبیر دیگر ما مناسک عبادت را هم نمی دانیم. ایشان اینجا تعبیر به قرب و کمال کرده اند ولی علی القاعده مقصودشان همان عبودیت است.

نتیجه این می شود که ما نیاز به وحی داریم که معرفت و مناسک عبودیت - که ظاهرا بندگی را هم در ساحت ظاهر و باطن انسان معنا می کنند- از جانب خداوند متعال نازل شود.

در مقدمه بعدی هم بیان می کنند که این وحی به هرکسی نمی شود نازل شود و انبیاء الهی متکفل این وظیفه هستند. در این بحث دو بیان دارند. بیان اول اینکه تلقی وحی یک ظرفیت و قابلیت می خواهد که بتواند آن را دریافت کند. تا نفس به یک مقام قدس و طهارتی نرسد، امکان تلقی وحی را ندارد. لذا هرکسی واحد این ظرفیت نیست.

بیان دوم هم اینکه برفرض نزول وحی بر انسان ها ممکن هم باشد، تمییز وحی از القانات شیطانی برای ما ممکن نیست. این بیان هم به نحوی به همان بیان قبل بازگشت می کند لکن تبیین و توضیح بیشتری در آن هست و موانع و اقتضاء این ظرفیت را دقیق تر بیان می کند. اما وقتی انبیاء به سمت ما ارسال می شوند به کمک براهین و معجزاتی که با خود می آورند، خود را بر ما اثبات می کنند لذا این مقدار برای ما قابل تشخیص است. این نکته ایشان نکته بسیار مهمی هم هست؛ ادامه این حرف از حجیت افتادن این ادعاهای مکرری است که عده ای دارند که من دیدم و شنیدم و...

البته باید توجه کرد اینکه ما بدون انبیاء به معرفت و عبودیت دست پیدا نمی کنیم، غیر از این است که استعداد بندگی در ما قرار داده نشده باشد. ما اگر برای بندگی خلق شدیم خودش دلالت بر این می کند که این استعداد در ما هست. در ما

فطرت الهی و توحیدی هست. این سرمایه گران قیمت و پیچیده ای است که خدا در ما قرار داده است. این همه استعدادی که امروز از بشر مشاهده می کنید، همه در جهت دنیاپرستی انسان پدیدار شده است. وسعت استعدادی که خدا در وادی بندگی برای ما قرار داده است بسیار وسیع تر از اینهاست. لکن باید توجه کنیم این استعداد بدون انبیاء بجایی نمی رسد. دانه اگر استعداد، به ثمر رسیدن نداشته باشد هرچه هم خورشید بر او بتابد و باران بیارد، اتفاقی نمی افتد. ولی اگر خورشید هم در کار نباشد این دانه به جایی نمی رسد و کمترین حرکتی ندارد. و این دانه نیست که خورشید را پیدا می کند بلکه خورشید است که خود را به دانه می رساند و او را از زیر خاک بیرون می کشد و در آسمان به رفعت و عوجی می رساند. انبیاء همینطور ما را بزرگ و شکوفا می کنند و اگر آنها نباشند استعداد ما بجایی نمی رسد.

توجه به ساحت بشری حجت الهی در کلام مرحوم مجلسی

مرحوم مجلسی در ادامه نکته دیگری هم بیان کرده اند که ظاهراً از ذیل روایت استفاده کرده اند؛ فرمودند: این انبیاء باید یک ساحتی داشته باشند که امکان و ظرفیت تلقی وحی و تمییز از باطل و القاء شیطان را داشته باشند ولی یک ساحت دیگری هم باید داشته باشند و آن ساحت بشری آنهاست. یعنی اگر فقط جنبه اول در آنها بود این غرض و اتمام حجت حاصل نمی شد. آنها باید ساحت و جنبه بشری هم داشته باشند تا بتوانند آنچه تلقی می کنند به ما القاء کنند.

اگر ملائکه هم این وحی را بیاورند، اگر بخواهند به ما منتقل کنند باز باید در قالب بشر بیایند. عالم ملائکه هم از دسترس ما خارج است و اگر در همان ساحت بخواهند باشند که دست ما به آنها هم نمی رسد. لذا قرآن فرموده: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ»^۲ یعنی اگر می خواستیم ملک هم بر شما بفرستیم او را در قالب رجل و بشر می فرستادیم. لذا تا در ساحت این عالم تنزل نکند نمی تواند وحی را منتقل کند و اتمام حجت رخ دهد.

لذا این نکته مهمی است که بعداً مفصل باید بحث کنیم که کسی که حجت الهی می شود باید دو ضلع و جنب داشته باشد. یکی ساحت قدسی و ملکوتی است که تلقی وحی را ممکن می سازد. یک ساحت هم ساحت بشری است که امکان انتقال و ابلاغ را فراهم می کند تا حجت تمام شود. در قرآن مکرر اشاره می شود که کفار اشکال می کردند که چرا من باید دنبال یک بشر مثل خودم راه بیافتم که اشکال درستی هم می کردند. لکن توجه نکردند که بشری که آن ساحت قدسی را ندارد تبعیت هم ندارد، ولی کسی که آن ساحت قدسی را دارد تا در قالب بشر هم نباشد امکان اتمام حجت را ندارد. و این بحنی است که بعداً مفصل تر باید تبیین کنیم.

^۲ - سوره مبارکه انعام آیه ۹

یک نکته ای که در کلام ایشان نیست و ایشان از این زاویه بحث نکرده است، مسئله نیاز و اضطراب ماست. ایشان بحث را از حکمت شروع کرده اند و غرض خلقت انسان و رسیدن به معرفت و بندگی را حد وسط گذاشته اند و از درون آن نیاز به وحی را استخراج کرده اند. این حرف غلط نیست ولی یک طرف دیگر این مسئله اضطراب ما به این بندگی و معرفت است. به تعبیر دیگر حرف ایشان را می توان اینطور تقریب کرد که ما مضطر به قرب و عبودیت و معرفت هستیم و برای این امر نیاز به وحی داریم. به میزانی هم که این به دعوت انبیاء لیبیک بگوییم و دنبال کنیم این اضطراب را فهم می کنیم و به فعلیت می رسد.

تقریب استدلال روایت در بیان صدرالمتهلین^۲

اما مرحوم صدرالمتهلین فرمودند در این روایت برهانی است که در ضمن چند مقدمه تقریب شده است. مقدمه اول اینکه خداوند متعال صانع و قادر بر هر چیزی است و اگر بخواهد کاری بکند و ارسال رسل کند، عاجز نیست.

مقدمه دوم اینکه خداوند، متعالی است از تجسیم و تعلق به جسم. نه خودش جسم است و نه متعلق به جسم می شود؛ مانند نفس که خودش جسم نیست ولی می تواند به جسم تعلق بگیرد. نه جسم است و نه جسمانی است. لذا قابل رویت با حواس ظاهری نیست. برخلاف بعضی فرق اسلام که قائل به تجسیم بودند. کانه ایشان می خواهند بگویند نفس هم قابل رویت و مشاهده حسی هست زیرا تعلق به بدن پیدا می کند و می شود با نفس از طریق همین بدن ارتباط برقرار کرد. ایشان متعالیا را اینطور معنا می کنند. در مقابل مرحوم مجلسی که متعالیا را تعالی خدا در وجود و صفات و مشابَهت با ما مخلوقات معنا می کنند.

مقدمه سوم اینکه خداوند حکیم است به این معنی که عالم به جمیع وجوه خیر است؛ چه خیری که برای فرد انسان است و چه خیراتی که در نظامات این عالم هست. یعنی خیرات و مصالحی که در این نظام کل برای عیش و بقاء آنها هست را می داند.

مقدمه چهارم اینکه خداوند وسائط در ایجاد و تاثیر دارد و مستقیم خلق و تدبیر نمی کند زیرا از جانب او مباشرت در امور خلق ممتنع است. این در واقع بحثی است که فلاسفه ذیل قاعده «الواحد» دارند و بحث پردامنه ای هم هست و نباید با آن سطحی هم برخورد کرد. و ما اینجا بنا نداریم مفصل بحث کنیم ولی برهانی اقامه می کنند که ذاتی که از جمیع صفات مخلوقات و اجسام تقدس دارد، این ذات نمی تواند مباشرت و مزاولت با کثرات و مواد داشته باشد لذا بوسیله

^۲ - شرح أصول الکافی (صدرا)، ج ۲، ص: ۳۹۰

وسائلی خلق و تدبیر خود را انجام می دهد. و می گویند این قول مقابل حرف اشاعره است که قائلند خداوند متعال هرچیزی را مستقیم خودش خلق و تدبیر می کند. گویی اگر حرف فلاسفه مورد قبول واقع نشود باید قائل به قول اشاعره شد؛ در حالیکه این حرف تمامی نیست و می شود قائل به هیچ کدام نشد و حرف دیگری را پذیرفت.

مقدمه پنجم اینکه وقتی مردم در معاش و معادشان نیازمند به تدبیر هستند، واسطه بین خداوند متعال و آنها در تدبیر انبیاء الهی هستند. یعنی ما در ساحت اختیار خودمان نیازمند تدبیر الهی هستیم. تدبیر کسی که عالم و حکیم است و مصلحت معاش و معاد ما را می داند. لذا این از طریق انبیاء واقع می شود. کانه اگر بخواهیم نیاز و اضطرار به انبیاء را توضیح دهیم این در واقع نیاز به تدبیر الهی در معاش و معاد ماست.

اما اینکه چرا ما در معاد ما محتاج به علم و تدبیر خدا هستیم که روشن است. اما اینکه در معاش محتاج به تدبیر خدا هستیم را توضیح می دهند که ما موجودات اجتماعی هستیم و اجتماع نیاز به قانون و سنت دارد و لذا باید یک سنت گذار و یک قانون گذار داشته باشیم. و این قانون نباید بدست بشر نوشته شود لذا از جانب خدا باید این فرستاده شود و ما را تدبیر کند. و این شبیه حرفی است که متکلمین در باب ضرورت انبیاء دارند. اما نسبت بین معاد و معاش را هم بحث نمی کنند.

مرحوم مجلسی برخلاف ایشان که بحث از معاش و معاد را جدا کرده اند، از ابتدا فرمودند احتیاج به بندگی و عبادت است و لذا ایندو ساحت را با هم بحث می کنند. کانه می خواهند بگویند هر دو ساحت معاش و معاد باید صبغه بندگی پیدا کنند. «حتی تکون اعمالی و اورادی کلها وردا واحدا» ان شاء الله در جلسه آینده تقریب مرحوم صدرا را از روایت بیشتر توضیح می دهیم. والحمدلله...